Journal of Legal Philosophy Studies
Volum 1, Consecutive Number 1, 2025
Journal Homepage: https://philosophylawjournal.ir/
This is an Open Access paper licensed under the Creative Commons License CC-BY 4.0 license.

Criminal Law in T Struggle Between Instrumentalist Wisdom and Communicative Wisdom; From the Perspective of the Frankfurt School

Mahdi Khaghani Esfahani

Assistant Professor of Criminal Law & Criminology, The Institute for Research and Development in The Humanities (SAMT), Tehran, Iran. khaghani@samt.ac.ir

Abstract

The movement of critical legal studies criticizes the liberal legal system from the philosophical, social, and political perspectives as well as in terms of the formation processes of legal norms. Criticism of the alleged formalism and objectivism of the liberal legal system, as well as the criticism of the instrumental use of practice and legal doctrine to advance leftist goals, are among the topics criticized by this movement, which is indebted to the Frankfurt school. Habermas' teaching is based on the thought of the Frankfurt school as a normative-critical theory that is rooted in the reformation of neo-Marxism and the reproduction of a new reading of the theory of Weber and Parsons, by participating in the formation of social theory, and by breaking with the "philosophy of the subject" and importance Giving to the category of inter-intelligibility and action-oriented and moral pragmatism forms the foundation of the idea of this analytical-critical article, which stands in front of the control-oriented and punitive supervisory discourse, the solidarity-oriented social control policy; A policy based on the rationality of communication arising from the Frankfurt School, which considers every citizen a certain degree of freedom for human growth, and considers the government's positive commitment to provide the maximum conditions necessary to fulfill these rights and freedoms necessary. The ray of this light window to the theoretical criminal law has concrete achievements in the subject criminal law of many countries; who may not be aware that Arafaqi penal institutions have been responsible for transferring penal thought from instrumentalism to relationalism in their legislative developments.

Keywords: Criminal Law Logic, Critical Theory, Communicative Action, Criminal Instrumentalism, Community-Oriented Punishments

- Khaghani Esfahani, M. (2025). Criminal Law in the Struggle between Instrumentalist Wisdom and Communicative Wisdom; From the Perspective of the Frankfurt School, *Journal of Legal Philosophy Studies*, 1(1), 1-24.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

مجله مطالعات فلسفه حقوق
اندیشکده بین‌المللی کرامت انسانی | انجمن بین‌المللی اخلاق زیستی اسلامی | پژوهشکده اخلاق زیستی و حقوق سلامت

مجله مطالعات فلسفه حقوق
دورۀ اول ـ شمارۀ اول ـ ۱۴۰۴
صفحات ۱-۲۴ (مقاله پژوهشی)
تاریخ: دریافت ۱۴۰۳/۱۱/۲۷ـ پذیرش ۱۴۰۴/۰۷/۲۵ ـ انتشار ۱۴۰۴/۰۸/۱۵

حقوق کیفری در کشاکش خِرد ابزاری و خِرد ارتباطی؛ تأملی از منظر مکتب فرانکفورت

مهدی خاقانی اصفهانی
استادیار حقوق جزا و جرم‌شناسی پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی «سمت»، تهران، ایران.
khaghani@samt.ac.ir

چکیده

جنبش مطالعات انتقادی حقوق، نظام قانونی لیبرال را هم از چشم‌انداز فلسفی، اجتماعی، سیاسی و هم از حیث فرایندهای شکل‌گیری هنجارهای قانونی به نقد می‌کشد. نقد شکل‌گرایی و عینیت‌گرایی ادعایی نظام حقوقی لیبرال، و نیز انتقاد بر استفاده ابزاری از عمل و دکترین حقوقی برای پیشبرد اهداف چپ‌گرایانه، از جمله موضوع‌های مورد نقد این جنبشِ وامدار از مکتب فرانکفورت است. آموزه هابرماس، بر پایه اندیشه مکتب فرانکفورت به مثابه نظریه‌ای هنجاری ـ انتقادی که ریشه در اصلاح نئومارکسیسم و بازتولید خوانشِ نو از نظریه وبر و پارسونز دارد، با سهیم شدن در شکل‌گیری نظریه اجتماعی، و با گسست از فلسفۀ سوژه و اهمیت دادن به مقولۀ بیناذهنیت و پراگماتیسمِ عمل‌محور و اخلاقی، بنیاد ایدۀ این مقالۀ تحلیلی ـ انتقادی را شکل می‌دهد که در مقابلِ گفتمان نظارت‌گرِ کنترل‌مدار و سزاگرا، سیاست کنترل اجتماعیِ همبستگی‌گرا قرار دارند؛ سیاستی مبتنی بر عقلانیتِ ارتباطیِ برآمده از مکتب فرانکفورت که برای هر شهروند درجاتی از آزادی برای بالندگیِ انسانی را قائل است و تعهد مثبت و ایجابیِ دولت به تأمین حداکثریِ شرایط لازم برای استیفای این حق‌ها و آزادی‌ها را ضروری می‌داند. شعشعۀ این دریچۀ نورانی به حقوق کیفریِ نظری، دستاوردهای عینی در حقوق کیفری موضوعۀ بسیاری از کشورها دارد؛ که ممکن است خودآگاهی نداشته باشد که تأسیسات کیفری ارفاقی در تحولات تقنینیِ آنها وامدارگذار اندیشۀ کیفری از ابزارگرایی به ارتباط‌گرایی بوده است.

کلیدواژه: منطق حقوق کیفری، نظریه انتقادی، کنش ارتباطی، ابزارگرایی کیفری، مجازات‌های اجتماع‌مدار

– خاقانی اصفهانی، مهدی. (۱۴۰۴). حقوق کیفری در کشاکش خِرد ابزاری و خِرد ارتباطی؛ تأملی از منظر مکتب فرانکفورت، مجله مطالعات فلسفه حقوق، ۱(۱)، صفحات ۱-۲۴.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

مقدمه

حقوق کیفری شاخه‌ای از حقوق عمومی است و ارتباط مستقیم و غیرقابل گسستی با نظم اجتماعی دارد. دستگاه تقنین به‌عنوان یکی از کنشگران دستگاه عدالت کیفری، به جهت حفظ نظم و امنیت عمومی یا حفظ مصالح عامه اقدام به تجریم یک رفتار خاص و کیفرگذاری آن می‌نماید. ضمانت اجراهای تعیین شده در قلمروی کیفری به جهت برقراری نظم و آرامش در جامعه هستند. درواقع می‌توان حقوق کیفری را نوعی نگهبان نظم عمومی[1] دانست. «حقوق، پیش از آنکه توسط نهادهای قانونگذار یا براساس قراردادهای دوطرفه به وجود آید حاصل توافق گروهی (قرارداد اجتماعی) آدمیان است» (حجتی و وطنی، ۱۴۰۰: ۴۱۴). تغییرات در بستر جامعه، عرف‌های حاکم بر جامعه را نیز تغییر می‌دهند. حقوق، علمی پسرو است. سرعت ایجاد تغییرات در جامعه بسیار بیشتر از سرعت تغییر قوانین و مقررات علی‌الخصوص نهادهای قانونی حقوق کیفری است. در دنیای امروز جوامع پیشرفته پذیرای این نیستند که نقض ارزش‌های بیست یا سی سال گذشتهٔ آن‌ها با مجازات‌های مربوط به قرون گذشته یا سال‌های دور پاسخ داده شوند.

نمود یافتنِ عقلانیت ابزاریِ حقوق کیفریِ سزاگرا در چهرهٔ ظاهریِ عقلانیت ارتباطی جایگزین‌های حبس، مشکلاتی پدید آورده‌اند، که مهم‌ترینِ آن را می‌توان «کوچک شدن روزنه‌های تور کنترل اجتماعی»[2] دانست. اما اجرای صحیحِ کیفرهای اجتماع‌محور، نه در قالب تحدید تور کنترل اجتماعی بلکه در معنای واقعیِ تلاش در جهت‌گذار از عقلانیت ابزاریِ سزاگرا به عقلانیتِ ارتباطیِ پاسخ‌دهیِ شبه‌کیفری (ارفاقی - بازپرورانه - اجتماع‌محور)، جلوه‌های متعددی در سیاست جنایی تقنینی ایران دارد. «دستورالعمل نحوه مشارکت و تعامل نهادهای مردمی با قوه قضاییه»، میانجی‌گری کیفری، تعویق صدور حکم، تعلیق اجرای مجازات، خدمات عمومی رایگان، قرارهای نظارت قضایی و بایگانی‌کردن پرونده و ترک تعقیب و تعلیق تعقیب، کیفرهای نیمه‌آزادی و نظارت الکترونیکیِ جایگزین حبس، جلوه‌هایی از مجازات‌ها مبتنی بر عقلانیت ارتباطی (و نه

1. Public Order

۲. اصطلاح (Thinning mesh) بدین معناست که زمانی که فرد وارد تور ماهیگیری سیستم عدالت کیفری می‌شود، مداخله‌ها شدت بیشتری به خود می‌گیرند. افراد به راحتی از میان سوراخ‌های تور لیز می‌خورند و در داخل تور سیاست جناییِ ظاهراً ارفاقی قرار می‌گیرند و مدت زمانی بیشتری در مقایسه با زمان تحت کنترل در نظام سابق عدالت کیفری سزاگرا، اکنون در تور عدالت کیفریِ ظاهراً ارفاق‌گرا نگه داشته می‌شوند.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

عقلانیت ابزاری) هستند. به رغم تحول سیاست جنایی تقنینی ایران در بومی‌سازی کیفرهای غربیِ مبتنی بر عقلانیتِ غیرابزاری، سیاست جنایی قضایی ایران و سیاست جنایی اجرایی ایران دچار مشکلاتی در اجرای بهینهٔ این کیفرهای نو و اجتماع‌مدار است.

۱. مبانی نظری عقلانیت ارتباطی در مکتب فرانکفورت

طبق برخی دیدگاه‌های رایج (عیوضی و کشیشیان، ۱۳۹۰: ۷۲) در طول تاریخ دو تقسیم‌بندی اساسی از عقلانیت براساس عقلایت فلسفی و عقلانیت جامعه‌شناختی شکل گرفته است. عقلانیت فلسفی، حاصل صیرورتِ انسانی در فرآیند ترقی جهان است اما عقلانیت انتقادی برداشت عمیق و گسترده‌تری از عقلانیت فلسفی است. برخلاف عقل‌گرایانِ سنّتی که عقلانیت را در پذیرش نظریه‌های اثبات‌شده می‌دانند، نزد عقلانی‌گرایانِ انتقادی عقلانیت وجه ساختارشکنانه نسبت به توجیه باورها با استدلال‌ورزیِ کلاسیک دارد. «پساتجربه‌گرایی که شامل ابطال‌گرایی و عقلانی‌گراییِ انتقادیِ پوپر و پیروان او، برخی از نوکانتی‌ها، وبر و هواداران او، فرانکفورتی‌ها و هوادارانِ رویکرد تاریخی ـ جامعه‌شناختی در بررسی علم می‌شود» (عسگرپور و اکبری، ۱۳۸۹: ۳۴) مدرنیته را دارای دو وجه اصلی معرفی می‌کند: «عقل ابزاری» که با موضوعاتی چون استفاده از علم و تکنولوژی برای کنترل اجتماعی به روش غیراخلاقی و غیردموکراتیک مرتبط است؛ و «عقل انتقادی/ ارتباطی» که دربرگیرنده هنر و فلسفه و علوم اجتماعیِ پساپوزیتیویستی است و به‌طور کلی هر معرفتی که زیر چتر «اندیشه انتقادی» حضور دارد.

اما «حکومت عقل» همان آزادی‌ای نبود که مدرنیته وعده‌اش را می‌داد. «مدرنیته با سویهٔ عقلانیِ ابزار خود را معرفی کرد، نه با جنبه‌های عقلانی ارزش‌ها که اخلاق و تعهد و مسئولیت را پیش می‌آورد» (احمدی، ۱۳۸۷: ۳۲). ناقدان روشنگری به عینی‌گرایی، علم‌محوری و ایمان روشنگران به خرد همانا بسیار تاخته‌اند، اما تمامی این ناقدان، خود از روشنگری، گوهری را به ارث برده‌اند: باور به اندیشه نقّادانه. با این وجود، به تعبیر یکی از منتقدان مدرنیته، امروزه بدنه اصلی جوامع فراصنعتی غرب، امکانات مرگ روشنفکرِ مدلِ قرن بیستمی را پدید آورده است. تجربه تئوری‌های تمامیت‌خواه و شکست نظام‌های فکری ایدئولوژیک، این زمینه را بیش از پیش به دست داده است. در دنیای امروز، دیگر مدل روشنفکران قرن بیستمی جایی ندارد. ایده انقلاب‌های قرن گذشته سپری شده است. نه

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

رهبری بلامنازعه، نه حزب اقتدارگرا، و نه‌آینده‌های دست‌نیافتی دیگر دورنمای روشنفکر را برنمی‌سازد.

مدرنیته، دو چیز را همپای یکدیگر به پیش برد: ایمان به سوژه (ذهن فاعل شناسا)، باور به خرد. هر دو ناتوانی خویش را نشان داده‌اند؛ نه عظمت انسانی باقی ماند و نه آن معجزات که به عقلش نسبت می‌دادند. به همین خاطر همه منتقدان مدرنیته ازجمله نیچه، فوکو، هابرماس و پسامدرن‌ها، درصدد انکار سوژه‌باوری برآمدند و به نبرد با خردباوریِ مدرن پرداختند (نوذری، ۱۳۸۶). آدورنو[1] و هورکهایمر[2] ـ دو فیلسوف شهیر مکتب انتقادی فرانکفورت ـ در کتاب مشهور خود «دیالکتیک روشنگری» معتقدند این نکته نهفته است که خردباوری، «سرچشمه بحران‌های حاضر» است. این خردباوری که از رنسانس تا روشنگری شکل گرفت، نتایجی پیش‌بینی نشده به بار آورد که به جنبه ابزاری انجامید و سلامت تعامل بشر عقلانی را به محاق برد. به همین جهت بود که هربرت مارکوزه، مفهوم عقلانیت مورد نظر ماکس وِبر را مفهومی صوری دانست که به عقلانیت صوری منجر شده است.

بر پایه آموزه‌های آدورنو، هورکهایمر مارکوزه[3] ـ فلاسفه نسل اول مکتب انتقادی فرانکفورت ـ هابرماس نظریه انتقادی مکتب متبوع خود را به گونه‌ای صیغل داد که در شرایط ناچاری که امکان تغییر جامعه و رهایی افراد از زیر یوغ سلطه و اقتدار وجود ندارد[4] بتوان با گفتگو و عقلانیت ارتباطی فضای لازم را برای احیای حقوق همه کسانی که در جامعه از تصمیمی متأثر می‌گردند فراهم نمود.

همین نگرانی خطیر بود که باعث شد «هابرماس و فوکو در انتقاد از علوم اجتماعی مدرن، هشدار دهند که این علوم همانا ابزار هژمونی دولت‌ها بر ملت‌ها شده‌اند و سیاستگذاری عمومی در دولت مدرن صرفاً ابزاری برای تعمیق کنترل نرم بر شهروندان و نقض مکرر و همه‌جانبهٔ حقوق بنیادین آنها می‌شود» (Alexy, 2021)؛ نقض‌هایی عموماً غیر قابل کشف و پیشگیری و واکنش. هابرماس، در همین راستا به انتقادی‌گری سرسختانه

1. Theodor W. Adorno
2. Max Horkheimer
3. Herbert Marcuse
۴. سلطه و اقتدار حتی در جوامع لیبرال غربی نیز علیه مردمان إعمال می‌شود و البته‌این نقض دموکراسی در دولت‌های غربی صورتی پیچیده‌تر از مردم‌ستیزیِ حکومت‌های غیرمردم‌سالار دارد و امروزه تحت عنوان «دموکراسی پساتوتالیتر» مورد ارزیابی انتقادی فیلسوفان سیاسی قرار گرفته است.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

علیه «نظریه سیستم‌ها»[1] به‌عنوان الگوی سیاستگذاری عمومی در غرب پرداخته است. به تعبیر آنتونیو گرامشیِ[2] پست‌مدرن، «طبقه حاکم فقط بر تقویم سیاستگذاری یا توصیف مسأله‌های اجتماعی کنترل ندارد، بلکه قادر است شیوه‌ای که به کمک آن مردان و زنان، واقعیت اجتماعی را هم می‌بینند، کنترل کند.» (پارسونز، ۱۳۹۲: ۲۲۳) تحلیل مبتنی بر دیدگاه گرامشی، بیش از هر چیز به این مسأله می‌پردازد که فرایند شکل‌گیری واقعیت، از رهگذر کنترل و جهت‌دهیِ ایدئولوژیکی چگونه اتفاق می‌افتد. یورگن‌هابرماس ـ از منتقدان حاکمیت «نظریه سیستم‌ها» بر منطق سیاستگذاری عمومی اغلب دولت‌های لیبرال‌دموکرات ـ نیز هشدار می‌دهد «فرایندی که به کمک آن، مسائل همانا تعریف شده و در تقویم سیاستگذاری عمومی تنظیم و اولویت‌بخشی می‌شوند را باید در بافتی عمیق‌تر از کنترل و دستکاری‌هایی که در جامعه سرمایه‌داری به نفع حفظ مشروعیت دولت عمل می‌کنند، فهمید.» (Weaver, 2009: 19) راه چاره از نظر او، «توسعه موقعیت‌های گفت‌وگوی آرمانی است که در آنجا ممکن است نوعی برابری واقعی در مشارکت در تحلیل مسائل اجتماعی و سیاستگذاری عمومی و نه سلطه عقلانیتِ ابزاریِ فن‌سالارانه، وجود داشته باشد.» (نوذری، ۱۳۸۶: ۲۰۱) هابرماس تنزل افکار عمومی و کم‌محتوا ساختن بحث‌های عمومی و اجتماعی در جوامع صنعتی و به گونه متفاوی در جهان سوم را نشانه‌ای برای ظهور یک سیستم دولتی می‌داند (هابرماس، ۱۳۸۸: ۱۸۲) که در آن، آگاهی تخصصی و فنی دارای نقش تعیین‌کننده در شکل دادن به تقویم سیاستگذاری عمومی است.

منظور هابرماس از کنش عقلانیِ معطوف به هدف، تمیز میان کنش ابزاری و استراتژیک است. «کنش ابزاری، کنش یک فرد در محاسبه روابط میان وسایل و اهداف را گویند. کنش استراتژیک، شامل کنش گروهی افراد به صورت یک همکاری عقلاییِ هدفمند و به سمت اهداف است.» (هابرماس، ۱۴۰۰: ۲۰۷) هر دو کنش، سطله بر ابزار و جستجوی منافع است. در مقابل کنش عقلانی معطوف به هدف، توجه هابرماس بیشتر به کنش ارتباطی است. این نوع کنش، نه از طریق محاسباتی که مبتنی بر نفع شخصی است، بلکه از طریق کنشی که منجر به تفاهم می‌شود، صورت‌بندی می‌گردد و بنیاد حیات

---

۱. برای مطالعه تفصیلی پیرامون «نظریه سیستم‌ها» ر.ک. به: مولر، هارو (۱۳۹۰)، نظریه سیستم‌های لومان به مثابه نظریه‌ای در باب مدرنیته، ترجمه مراد فرهادپور، *ارغنون*، شماره ۱۷.

2. Antonio Gramsci

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

اجتماعی را پی می‌ریزد و موجب نضج و بسط «علاقه رهایی‌بخش» در پیوند کنش متقابلِ غیرابزاری‌گرا با زبان می‌شود. رویکرد رهایی‌بخش به عقلانیت، در تقابل با «عقلانیتِ پراگماتیک»[1] است که نظام با استفاده از آن خود را بر افراد تحمیل می‌کند؛ جهان‌زیست را استثمار می‌کند و عقلانیت ارتباطی را تحلیل می‌برَد.

در نقد روش‌شناختی عقلامیت ابزاری، هورکهایمر تأکید دارد که «اثبات‌گرایی با اتخاذ ناسنجیده روش‌شناسی علوم به مثابه پایه شناخت‌شناسی معاصر، به نادیده‌گرفتن تعیّن‌های تاریخی متهم است. مارکوزه می‌گوید در پوزیتیویسم، کارویژهٔ انتقادی ذاتی و طبیعیِ اندیشه تضعیف می‌شود و در عوض، کارویژهٔ منفعلِ آن سیطره می‌یابد.» (سلیمی و اسماعیلی اردکانی، ۱۳۹۴: ۱۲۲) بنابراین در مجموع، از دید اندیشمندان مکتب فرانفکفورت، عقلِ برآمده از روشنگری، انسانیتی را به قهقرا می‌برَد که از ابتدا برای رهاییِ آن برآمده بوده و عقلانیتِ ابزاری، صورت ناشایستی از عقلانیت در چارچوب فایده‌گرایی است، که باید عقلانیتِ ارتباطیِ رهایی‌بخش را جایگزین آن نمود.

۲. نقش مکتب فرانکفورت در بسط «مطالعات انتقادی حقوق» و تأثیر آن بر حقوق کیفری

مطالعات انتقادی حقوق، جنبشی در اندیشهٔ حقوقی است که در کنفرانس مطالعات انتقادی حقوق در ۱۹۷۷ نضج یافت (درون‌پرور و عسکری، ۱۴۰۰: ۱۲۴) و با تلفیق آموزه‌های مکاتب واقع‌گرایی حقوقی، مارکسیسم انتقادی و نظریهٔ ادبی ساختارگرایی و پساساختارگرایی، مطالعات پسااستعماری، فلسفه انتقادی اروپایی، و با استفاده از روش‌های علوم اجتماعی پساتفسیری انتقادی، به شکل‌گیری دیگر جنبش‌های فکری انتقادی به‌ویژه فمینیسم حقوقی و جرم‌شناسیِ پسامدرن و سیاست جناییِ تلفیقی شتاب بخشید.

«نقد جنبش مطالعات انتقادی حقوق تنها به قانون همچون امری انتزاعی معطوف نیست، بلکه نهادهای قضایی و هم البته طیف وسیعی از مباحث حقوقی را به چالش می‌کشد.» (جعفری، ۱۴۰۱: ۱۷) از چشم‌انداز کلی، جنبش مطالعت انتقادی حقوق، با تأکید بر تمایز میان عدالت و قانون، تردید می‌کند که قانون در نظام حقوقی لیبرال ضرورتاً حافظ منافع عدالت است. به همین ترتیب، اقتدار قانون برای مقاومت در برابر اراده نظام سیاسی از سوی

1. pragmatic reasoning

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

جنبش مطالعات انتقادی حقوق، مورد مناقشه واقع شده است. تکثرگراییِ حقوقی، یکی از واکنش‌ها به ابزارگراییِ تک‌صدا و سزاگراییِ فایده‌گرای حقوقی است. در معنای موسّع، مفهوم تکثرگرایی حقوقی «متضمّن این دیدگاه است که قانون و نظام حقوقی محدود به نهاد دولت نبوده و دولت تنها یکی از مراجع وضع قاعدهٔ حقوقی در جامعه است. بر این اساس، مفهوم تکثّرگرایی حقوقی بحث‌هایی متنوع و مهم را درخصوص دامنه و معنای «مفهوم قانون» در پی می‌آورد.» (راسخ و همکاران، ۱۳۹۷: ۶۳) تکثرگرایی حقوقی، از جمله جریان‌های متناظر و همسو با مطالعات انتقادی حقوقی است.

«ادعای مطالعات حقوقی انتقادی در حوزه اندیشهٔ حقوقی، عدم انسجام و نامعینیِ نهاییِ خردورزیِ حقوقی است و اصول و قواعد رقیب، حضور تضادهای عمیق‌تری را در اندیشهٔ حقوقیِ لیبرال نشان می‌دهد که هرگز حل نشده است.» (امیرشکاری، ۱۳۹۵: ۶۸۰) جریان اصلیِ حکمت حقوقِ مدرن، منتقد شیوه نادرست اعطای اقتدار به دولت است و مطالعات حقوقی انتقادی، عنوان وسیعی است که متضمن دامنهٔ گسترده‌ای از عوامل، برای نقد سنّت‌های جریان اصلیِ دانشوریِ حقوق به‌ویژه در حکمتِ حقوق است. در حالی که اندیشه‌ورزیِ سنّتی در حقوق، مطالعهٔ این رشته را از مطالعات جامعه‌شناختی جدا می‌داند و حقوق را بر مدار هدایت اصول، قواعد، قوانین و مقررات فهم می‌کند، مطالعات انتقادی حقوق بر مدار سیّالیّت و سیاست دگردیسی و انعطاف‌پذیری حقوق، مترصد خدمت حقوق به عرصهٔ همبستگی اجتماعی است. نگرهٔ انتقادی حقوق، بر این پندار است که اندیشهٔ حقوقی نباید حقوق را در مخمصهٔ مدل لیبرالِ دستگاه قوانین موضوعه قرار دهد، بلکه باید حقوق را به مثابه فرآیندی سیاسی بنگرد که که در آن، روابط اجتماعی پیوسته مورد تعاطی افکار و تضارب آراء و استقبال از خوانش‌های عقلِ نقّاد قرار گیرد تا پیشرفت کند و جامعه را پیشرفت دهد.

در حالی که عقلانیت ابزاریِ مدرن، قانون را به‌عنوان چارچوب قواعد و مقرراتی می‌بیند که تمامی شهروندان را در چنبرهٔ خود، با توجه آزادیِ تحدیدشده و دموکراسیِ نمایندگی، به روشی نرم و غیرتوتالیتر مطیع و منقاد کرده است، مطالعات انتقادی حقوق در پرتو آموزهٔ عقلانیت رهایی‌بخش و خِرَد ارتباطیِ مکتب فرانکفورت این چالش را ارزیابی می‌کند که قانون بر سطوح گوناگون اجتماع چه پیامدهای برابر یا نابرابری دارد و برای نمونه، کیفرها چه نابرابری‌هایی دارند و چگونه حقوق کیفریِ فایده‌گرای سزاگرا یا

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

فایده‌گرای بازپروری‌مدار ـ که هر دو مبتنی بر عقلانیت ابزاری و نه خِرَدورزیِ ارتباطی استوارند ـ عدالت جزایی را با کیفرگریِ نامتناسب، با نقض حقوق بزه‌دیده و بزهکار، با کنترل‌گری بر زندگی شهروندان با توجیه مراقبت پس از خروج و نظارت الکترونیکیِ جایگزینِ حبس، پایمال می‌کند. عقلانیت کیفری کلاسیک، با نقدهای بسیار گسترده‌ای مواجه است، که تنها بخشی از آن (و البته بخش وسیعی) توسط فرانکفورتی‌ها و از منظر عقلانیت ارتباطیِ رهایی‌بخش مطرح شده است. برای مثال، نئوکلاسیک‌های کیفری، با نقد کاستی عقلانیت کلاسیک کیفری در تبیین جرایم غیرسودمدار، گفته‌اند که «هم کیفرگرایانِ سنّتی و حتی هم جرم‌شناسان نسبتاً مدرنِ پیرو نظریه «انتخاب عقلانی»[1]، توجه لازم را به محاسبه‌ناپذیری و عقلانی‌نبودنِ جرایم غیرعمدی نداشته» (معصومی و همکاران، ۱۴۰۰: ۴۶) و بدون توجیه، مرتکبانِ این جرایم را کیفر می‌کنند؛ اگرچه حتی کیفرهای خفیف.

اجتماعی شدنِ اندیشه حقوقی و خروج آن از پیلهٔ تئوری‌های خودبسنده و درون‌سیستمی و پوزیتیویستیِ حکومت‌مدار و صرفاً قانون‌محور، در پرتو بسط رویکرد میان‌رشته‌ای به دانش و خصوصاً پیدایی علوم انسانیِ بینارشته‌ای، موجب افزایش توجه حقوق و حقوق کیفری به دیگر علوم انسانی به دلیل افزایش تأثیرگذاری آنها بر حقوق شد. اجتماعی شدنِ حقوق، بسط دانش جامعه‌شناسی حقوقی[2]، جامعه‌شناسی جنایی[3] و جامعه‌شناسی کیفری[4] را سبب شد. «باور به بدیهی بودن وضوح کلام قانون، و پنهان بودنِ خشونت برسازنده آن، واسازی قانون را ضروری، و توجه به این تفکر در نظریه حقوقی را بایسته می‌کند» (طاهرخانی و قاری سیدفاطمی، ۱۴۰۰: ۵۹)؛ و این مهم، از طریق رویکرد انتقادی جامعه‌شناختی به حقوق و بیرون آمدن از پیله تفکر درون‌حقوقی میسر است.

مقصود از رویکرد اجتماعی به حقوق، آن گرایشی است که به‌طور میان حقوق و جامعه نوعی رابطه معنادار واقعی در نظر می‌گیرد.این گرایش ممکن است از سوی یک فیلسوف اجتماعی یا یک جامعه‌شناس پوزیتیویست یا تضادگرا و یا جامعه‌شناس تفهّمی (معرفت‌گرا) مطرح شود. بنابراین، مقصود از رویکرد اجتماعی، نظریه‌ای خاص در جامعه‌شناسی نیست، هرچند که اکثر نظریه‌های اجتماعی ـ حقوقی مشتمل بر رویکردی

1. Rational Choice Theory
2. legal sociology
3. criminal sociology
4. penal sociology

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

اجتماعی ـ حقوقی‌اند. در مقابل این مجموعه از مکتب‌ها و نظریه‌های اجتماعی یا جامعه‌شناختی که دارای رویکرد اجتماعی ـ حقوقی بوده‌اند، دیدگاه‌های خاص فلسفی یا مذهبی و گاه ایدئولوژیک وجود دارند که حقوق را یک امر موجود و مفروض در ساحتی دیگر از زندگی اجتماعی در نظر گرفته‌اند. آن ساحت جداگانه می‌تواند علم الهی، جهانِ مبتنی بر «حکمت خالده»[1] یا جهانِ مبتنی بر اراده فرمانروا (تئوری پوزیتیویسم حقوقیِ هانس کِلسِن[2]) باشد. از برجسته‌ترین نظریه‌های اجتماعیِ حقوق باید به «مطالعات انتقادی حقوق»[3]، «کارکردگرایی ساختی»[4] و «مکتب فرانکفورت» اشاره کرد.

مباحثه [گفتار یا گفتمانِ] عقلانی فارغ از سلطه و آسیب‌های زبان‌شناختی و معطوف به تفاهم بین‌الاذهانی و وفاق و اجماع، دقیقاً همان نوع عملی است که مناسب حوزه عمومی است. برخلاف عقلانیت ابزاری که متکی بر رابطه ذهن و عین است، عقلانیت ارتباطی‌هابرماس به‌عنوان مبنای نظریه اجتماعی انتقادی عرضه می‌شود. هابرماس در آثار اخیر خود اغلب «فلسفه آگاهی» را که منتج از ذهن منفردی است که درباره جهان می‌اندیشد در مقابل مفهوم تعامل بین‌الاذهانی قرار می‌دهد. چیزی که به نظر هابرماس در رویکردش به زبان و در تحلیلش از اصول کلی بیان ثابت می‌شود، اولویت کنش‌های معطوف به نیل به تفاهم در مقابل کنش‌های معطوف به کنترل یا دستکاری اشیاء و دیگر کارگزاران اجتماعی در جهان است. (هولاب، ۱۳۸۸: ۴۰)

به نظر هابرماس، «عقلانی شدن زیست‌جهان» دشمنان زیادی دارد. پیچیده شدن جوامع غربی و گسترش سیستم به حوزه عمومی، ناخواسته واسطه‌هایی چون پول و قدرت را به جای کنش‌های ارتباطی نشانده است. در جوامع شرقی نیز چالش‌های هویتی نظیر گرایش‌های بنیادگرا، اخلاقِ گفتمانی را تهدید می‌کند. این گرایش‌های خطرناک و بشرستیز که می‌کوشند مهندسی اجتماعی از بالا را صورت دهند، مانع «تعامل ارتباطی» یا به تعبیر دیگری ازهابرماس، مانع «صورت آرمانی استدلال و برهم‌کنش و هم‌افزایی» هستند (Habermas, 2003: 80). پس آنچه دموکراسی را برتر از دیگر رقبای ایدئولوژیک خود قرار داده، همانا اعتقاد به «زیست‌جهانِ گفت‌وگویی» است. «جهان سرمایه‌داری با ورود به

1. Eternal wisdom
2. Hans Kelsen
3. CLS (critical legal studies)
4. constructive functionalism

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

دوران پیشرفته خود در قرن بیستم و با مدد جستن از قدرت رسانه‌ها، تبلیغات و احزاب سیاسی، حوزه تعاملات زنده و پویای اجتماعی را تحت سلطه خود درآورد. مهندسی اجتماعی معنایی جز إعمال استیلا بر حوزه عمومی ندارد.» (Horrington, 2001: 87) توضیح آنکه، بورژوازی نوظهور در فرایند مبارزه با عملکردهای پنهان و بوروکراتیک حکومت مطلقه به تدریج موفق شد شکل پیشینی حوزه عمومی را که در آن قدرتِ حاکم صرفاً «در برابر» نمود می‌یافت از بین ببرد و شکل جدید حوزه عمومی را جایگزین آن کند. در این شکل جدید، اقتدار حکومت به واسطه گفتمان انتقادی و آگاهانه توسط مردم تحت نظارت قرار می‌گیرد.

«ادغام متقابل دولت و جامعه در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به معنای پایان حوزه عمومی لیبرال بود. در این میدان، سازمان‌هایی که نماینده گروه‌های مختلف بودند به نوعی سازش و مصالحه بین خودشان و حتی با مقامات دولتی دست می‌یافتند و عموم را از برنامه‌های خود حذف و طرد می‌کردند. افکار عمومی مورد توجه قرار می‌گرفت، اما نه در شکل بحث همگانی و آزاد» (هابرماس، ۱۴۰۰: ۱۰۹). فروپاشی حوزه عمومی به علت دخالت دولت در امور خصوصی و حل و جذب شدن جامعه در درون دولت صورت می‌گیرد. «از آنجا که پیدایش حوزه عمومی نتیجه تفکیک آشکار و روشن حوزه خصوصی و قدرت عمومی بود، نفوذ متقابل این دو در هم جبراً حوزه عمومی را نابود می‌کند؛ سیاست حزبی و دستکاری رسانه‌های جمعی به وضعی می‌انجامد که هابرماس از آن به‌عنوان «فئودالی شدن دوباره»ی حوزه عمومی یاد می‌کند» (نوذری، ۱۴۰۱: ۷۳). حال در شرایطی که ساختارهای تاریخیِ حوزه عمومی لیبرال منعکس‌کننده منظومه منافعی بودند که علت تاریخی پیدایش این حوزه محسوب می‌شدند، ایده اصلی حوزه عمومی (عقلانی کردن اقتدار دولتی از طریق آثارِ نهادینه شدهٔ بحث آگاهانه و جماع عاقلانه) به مثابه امری غیر تاریخمند به محور اصلی نظریه دموکراسی تبدیل شد و برای همیشه باقی ماند. بخش دموکراتیکِ الگوی حوزه عمومی که در طول قرون باقی مانده است، بُعد ایدئولوژیک آن در سطح تاریخ اندیشه بوده است و نه شکل‌بندی اجتماعی زیربنایی آن.

در سویهٔ دینی عقلانیت شایان ذکر است عقل به‌عنوان مهم‌ترین منبع معرفتی اندیشه غرب، و دین به مثابه مهم‌ترین مخزن معرفتی اندیشه خداجو (عموماً در شرق)، هر دو در یک سیر هرمنوتیکی، تحول، و به هم قرابت یافته‌اند و این چرخش هرمنوتیکیِ گفتمان ـ

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

در اندیشه غرب و اسلام ـ در دهه‌های اخیر موجب گذار مفهومی از عقل فردی به عقل مشورتی از این سو، و عقل‌گراتر شدنِ برداشت دینی از دیگر سو شده است. پیامد این همسویی، طرح ایده همنشینیِ آزادی و عدالت در نظریه‌های جدید اندیشه دینی (نظریه جدید مقاصد الشریعة اِخوانی، نظریه فهم فلسفی شریعت و ...) و نیز به همین نحو از آن سو در نظریه‌های نوین اندیشه غربی (مکتب فرانکفورت و نظریه کنش ارتباطیِ هابرماس، نظریه فراسوی کنش و ساختارِ پیر بوردیو[1]، و دیگر نظریه‌های نوانتقادی) است.

در سویهٔ ملیِ عقلانیت حقوقی باید گفت پی‌ریزی یک دستگاه نظریِ قابل اجرا در امر سیاست جنایی مستلزم آسیب‌شناسی وضعیت کنونی سیاست جنایی در ایران است. توسعه حقوقی نیازمند تحلیل درست رابطه موجود و مطلوب میان مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی در ساحت نظری، با بازیگران میدان عمل حقوقی از سوی دیگر است. چنین تحلیلی باید زمینه‌ها، الگوها و راهبردهای اجرایی و موانع گذار از «عقلانیت ابزاری» به «عقلانیت ارتباطی/ مفاهمه‌ای» میان عناصر مذکورِ مؤثر در ترسیم یک الگوی بومی سیاست جنایی را آینده‌پژوهانه، تبیین و ارزیابی نماید.

سیاست جنایی، در جریان مدرنیزاسیونِ علم رفته رفته از مکاتب اخلاق‌گرا و فضیلت‌گرای کانتی و نوکانتی و رالزی به سمت پوزیتیویسم و عقلانیت ابزاری گرایش یافت. شمایلِ ظاهراً جهانشمول مدرنیته ـ که یک تجربه تجریدی و خاص اروپایی است ـ خود را تا حد یک حقیقت مطلق برای کل بشریت ارتقا داد و متناسب با چنین نگرشی، خود را خارج از مرزهایش بر فهم‌های شرقی و دینی از علم و خصوصاً علم سیاست جنایی تحمیل کرد. پیامد منفی‌این امر آن است که وقتی یک شمایل فرهنگی و بومی از مدرنیته، در جهان غیر غربی وجود نداشته باشد و بسترهای اجتماعی مسیر متفاوتی را در تحول اجتماعی پیموده باشند، تجربه مدرنیزاسیونِ سیاست جنایی همواره خود را به شکل تحمیل ساختار و عملکرد خشونت بارِ قدرت در نظام‌های عدالت کیفریِ کشورها نشان می‌دهد و صورتِ هژمونیک و ابزاری در سیاست جنایی کشورهای غیرغربی خواهد داشت و در جهت عکس ارزش‌های اخلاقیِ همسو با عرف به محاق خواهد رفت. دولت‌های مقلّد الگوهای غربی سیاست جنایی نیز به تبع، متحمل همین مصائبِ ناشی از پیرویِ حتی نسبیِ سیاست جنایی کشورهایشان از منطق مدرنیته شده‌اند. «نیاز حقوق کیفری به الهام‌پذیریِ

1. Pierre Bourdieu

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

مداوم از آموزهٔ عقلانیت ارتباطی مکتب فرانکفورت، از ضرورت رهایی‌بخشی از هژمونی تفکر مدرن بر سیر تحول دانش نشأت می‌گیرد.» (Gunther, 2014: 106)

«روند دگرسانی نظام اجتماعی ـ حقوقی از همان ابتدای جریان مدرنیزاسیونِ علوم انسانی گرایشی قوی به کنترل و نظارت در درون خود داشت» (Davis, 2009: 219)؛ چرا که ظهور و اوج‌گیری نظریه‌های دولت، اندیشه تسلط نظام‌های رسمی حاکمیت بر تمامی شئون جمعی و فردی زندگی انسان‌ها را موجه می‌دانست و با ابزارهای مادی و توجیهات فلسفی سعی در تثبیت آن به‌عنوان یکی از مبانی اندیشه مدرن می‌نمود. تصور انسان به مثابه موجودی فعل پذیر و قابل پیش بینی، انسان به مثابه ابژه (موضوع شناسایی) را به انسان مثابه سوژه (فاعل شناسا) اضافه کرد و راه را برای مهندسی رفتاری گشود. یکی از جلوه‌های مهندسی رفتاری، مکتب تحققی در جرم‌شناسی کلاسیک است که با تبیین زیست‌پندارانه از عامل ارتکاب جرم، بزه را نتیجه بیماری و سیاست مواجهه با بزه را درمان می‌دانست و در پوشش درمان، اقدام به دستکاری فیزیکی و هورمونی در بدن مجرمان جنسی و خشن می‌نمود. جدا از هشدارها و نگرانی‌های حقوق بشری در مورد مکتب تحققی ـ نگرانی‌هایی نظیر نژادگرایی و نابودی تنوع زیستی و نادرستی فرضیه علیت میان بیکاری و بزهکاری و ... ـ ایراد اصلی همانا توجیه‌های ظاهراً آماری و موجّهِ دیدگاه تحققی برای کنترل همه‌جانبهٔ جسم و روانِ مجرمان و غیرمجرمانی بود که مبتلا به حالت خطرناک نامیده می‌شدند و برای رفع این حالت یا درمان بیماری مجرمانه، عقل ابزاری و فایده گرای قاضی در جایگاه سوژه قرار می‌گرفت و عقل مجرم در جایگاه ابژه.

تولد دانش جرم‌شناسی و استقلال آن از حقوق کیفری، با ظهور مکتب تحققی در قرن نوزدهم میلادی رقم خورد و این امر دقیقاً پیامد نفوذ اندیشه ناشایست مهندسی رفتاری از قلمرو علوم مدیریتی و فنی به عرصه علوم انسانی بود. متأسفانه این جریان سلطه، انسان علیه انسان یا به تعبیری سوژه علیه ابژهٔ انسانی، به غیر از برخی نظریه جرم‌شناسی انتقادی ـ یعنی نظریه «عدالت ترمیمی»[1]، نظریه «واقع‌گراییِ چپ»[2] و نظریه «رادیکال پست‌مدرن»[3] و از این سنخ ـ در اغلب نظریه‌های جرم‌شناسی در جایگاه مبنا و اساس نظریه قرار گرفت؛ به‌طوری که در نظریه‌های «راستِ محافظه‌کار» و «جمهوری‌خواه» تا برسد به نظریه «مدیریت ریسک

1. Restorative Justice Theory
2. Left Realistic Criminology Theory
3. Postmodern Radical Criminology Theory

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

جرم»، رابطه مجازات‌کننده با مجرم رابطه‌ای استراتژیک/ ابزاری است و موقعیتی که در آن مجازات صورت می‌گیرد موقعیتی است که محکوم هرگز در مقام فردی آزاد و خودفرمان طرف صحبت واقع نمی‌شود.

۳. چالش غلبه «فایده‌گراییِ ابزارگرا» بر منطق حقوق کیفری کلاسیک (سزاگرا) و نوین (بازپروری‌گرا)

گرچه در میان طیف‌های اندیشهٔ فایده‌گرایی، «قرائت بنتامی، صرفاً یک تفکر محض و به‌تعبیری مبل‌نشینانه نیست، و به دلیل ماهیت تجربی‌اش افزون بر ساحت اخلاق، نظام قانون‌گذاری را تحت سلطه و سیطرهٔ خود قرار داده است» (رستمی و سلیمی، ۱۳۹۴: ۱۳۷) اما فایده‌گرایی نه ربط وثیقی به فضیلت‌گراییِ اخلاقیِ سزاگرای کیفری دارد، نه کمترین صدای مشترکی با عقلانیت انتقادیِ مکتب فرانکفورت. سزاگرایان در منطق کیفری خود، نظم اخلاقی را با رویکرد قیم‌مآبی و پدرسالاری حقوقی، بر پیامدسنجی و غایت‌نگری برتری داده و هرآینه که بزهکار به واسطهٔ ارتکاب رفتاری مخالف با اصول اخلاقی، رفتاری فضیل‌ستیز بروز می‌دهد، شمشیر کیفر را آخته و بر وی فرود می‌آورَد. «مکافات‌گرایان با مردود پنداشتنِ پیامدگرایی بر فلسفهٔ مجازات، کیفر را دارای حسن ذاتی پنداشته و بر این پاشنه در می‌کوبند که مجازات، پاسخی طبیعی در برابر ارتکاب رفتار غیراخلاقی است.» (جوان جعفری و ساداتی، ۱۳۹۱: ۵۹) کم‌توجهیِ فاحشِ مکافات‌گرایان به واقعیت‌های کارکردیِ پدیدارِ مجازات در نظم متعارف، نقدهای فراوانی را به‌ویژه از سوی اندیشمندان کیفریِ پیرو مکتب فرانکفورت سبب شده است.

از دیگر سو، کانون‌های قدرت از ناتوانی ابزارهای کیفری نگران‌اند؛ زیرا با سستی این اهرم‌ها قادر به إعمال حاکمیتِ آنچنانی بر مردم نیستند. اگرچه وظیفه حقوق کیفری حمایت بی‌دریغ از ارزش‌های انسانی و حقوق بشر و ارزش‌های برگرفته از اخلاق و دین و هم البته از منابعی دیگر است اما سوء کارکردِ این رشته از قلمرو علم حقوق بیشترین صدمه را به ارزش‌ها وارد می‌کند. سیر تحول حقوق جزا از قرون وسطی تاکنون معطوف به مجازات‌گرایی و اولویت‌بخشیِ فزاینده کارکردهای ایلامی، ترهیبی، ترذیلی و ناتوان‌ساز بوده است؛ به این تصور غلط که شدت مجازات از حیث نوع و میزان هم پیشگیرنده است و هم عادلانه و مجموعاً حقوق کیفری را موفق و کارآ نگاه خواهد داشت. فراگیر شدن

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

بحران‌هایی نظیر تورم کیفری زندان‌ها، عدم سلامت نظام کیفری سنتی، عدم دسترسی کافی و برابر همه به آن، اعتراض‌ها به عملکرد مأموران نظام کیفری از جهت نقض حقوق بشر، ناتوانی منطق مدرنیته در مدیریت سیاست جنایی در اغلب کشورها را آشکار کرد و کاهش مشروعیت حکومت‌ها در ادامه، زنگ خطری بود برای چاره‌جویی سیاستگذاران پیرامون معضلات حقوق جزا در گستره‌های ملی، منطقه‌ای و جهانی. از میان این بحران‌ها و ایرادها، عدم حمایت شایسته از بزه‌دیدگان و گروه‌های آسیب‌پذیر و اساساً محدودیت توانایی نظام سنتی حقوق جزا در پاسخگویی به نیازها و ضرورت‌های ناشی از وقوع جرم، تاحدودی موجب تغییر گفتمان سنتی سزادهی و حتی گفتمان بازپروری به گفتمانی همچون عدالت ترمیمی شد، و غرب و سیاست جنایی غربی داعیه سردمداریِ این تلقی از عدالت کیفری به‌عنوان پارادایم جدید را به جهان اعلام داشت؛ گرچه ریشه‌های ترمیم‌گرایی نه در غرب، که در تمدن‌های شرقی و ادیان ابراهیمی بود و غربِ مدرن به موازاتِ توسل به عدالت ترمیمی، با تمسک به امنیت‌گرایی و کیفرگراییِ افراطی صدمات فراوانی به حقوق بشر زده است؛ موضوعی که تفصیلِ آن مجال تحقیق دیگری را می‌طلبد.

بر این اساس، «از دهه ۱۹۲۰ تا ۱۹۸۰ میلادی به بعد افرادی مانند *ادوارد دسپره*[1]، گریشام. ام. سیکز[2] و *رابرت مارتینسون*[3]، متأثر از یافته‌های تحقیقات خویش با طرح شعارهایی چون «اقدامات اصلاحی فاقد کارایی است» و «اصلاح و درمان اقدامات مؤثری را رقم نزده است»، صریحاً مدعی شکست سیاست اصلاح و درمان شدند و پس از آن، با توجیهات مبارزه جهانی علیه تروریسم به‌ویژه پس از سپتامبر ۲۰۰۱، ایدهٔ شومِ دشمن‌دانستنِ بزهکاران و تشکیل نوعی حقوق کیفریِ دشمن‌مدار (ر.ک. به: قناد و اکبری، ۱۳۹۶) دستمایه نقض حقوق بشر توسط حقوق کیفری و تشدید خشونتِ ظاهراً قانونی توسط نظام‌های سیاست جنایی اتوریته و توتالیتر گردید.

به تدریج با ورود مفهوم خطر و ریسک جرم به حوزه حقوق کیفری و برجسته شدنِ گفتمان متکی بر «قوانین سه ضربه»[4] در آمریکا و رواج اندیشه‌های مدافع زندان‌های

1. Edward Desprez
2. Gresham, M. S.
3. Robert Martinson
4. “Three Strikes and You Are Out”

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

فوق‌امنیتی، «بازداشت پیشگیرانه»[1] و سیاست جنایی امنیت‌مدار، صحبت از یک سیاست جنایی نوین متکی بر گفتمان «کیفرشناسی راست نو»[2]، جرم‌شناسی نو و یا عدالت سنجشی و آماری مدیریت ریسک جرم به میان آمد که روحیه کیفرگرایی افراطی داشته و بزهکاران را دشمن جامعه و ملت، و مستحق طرد از اجتماع توصیف می‌نماید و قویا از ضرورت و کارایی قهری و فراگیر عبور از برنامه‌های اصلاح و درمان دفاع می‌کند. این در حالی است که به روایت اسناد بین‌المللی مختلف و با توجه به رهنمودهای سازمان ملل متحد برای اصلاح مجرمان و تغییر در سیاست‌های مدیریت زندان‌ها، این حقیقت مستفاد می‌شود که صحبت از شکست مطلق و همه‌جانبه سیاست اصلاح و درمان کاملاً مطرود و محکوم به رد است و احیاناً اگر هم اصلاح و درمان با شکستی مواجه شده باشد، قطعا این شکست در برخی ابعاد و سطوح آن می‌باشد، نه در کلّیت و اساس آن. این نیز خود، ناشی از عدم بسترسازی مساعد برای اجرای دقیق سیاست اصلاح و درمان است و به رغم استقبال وسیع و البته متناسب با اقتضائات زمانی خاص از باور به «هیچ چیز کارایی ندارد» هرگز صحت کلام و مستندات این نظریه در عمل به اثبات نرسید و به تدریج بیش از پیش، هویت اغراق‌آمیزِ آن نمایان گشت.

به‌رغم تلاش‌های مدافعان جرم‌شناسیِ اصلاح و درمان و دفاع‌های آنان از عقلانیتِ برنامه‌های اصلاح و تربیت مجرمان در برابر ایرادهای سنّت‌گرایانِ سزاگرای کیفری، به هر حال از سال 1975 میلادی، به تدریج معایب مدل بازپروری در جرم‌شناسی غربی آشکار شد. ناتوانی دولت‌ها در تأمین مخارج اصلاح و درمان زندانیان، شکست الگوی بازپروری در پیشگیری از تکرار جرم و فشار عوام‌گرایی و اعتراض‌های پوپولیستیِ خالی از وجاهت علمی مبنی بر لزوم تشدید مجازات مجرمان، ازجمله عوامل کمرنگ شدن مدل بازپروری بود. از آن پس، ضرورت جایگزینی الگوی دیگری در جرم‌شناسی برای پیروی نظام‌های حقوق کیفری از دستاوردهای آن الگو احساس شد. پیروزی مارگارت تاچر در انتخابات نخست‌وزیری انگلستان و رونالد ریگان در ریاست جمهوری آمریکا ـ که هر دو جمهوری‌خواه و کیفرگرا بودند ـ با تضعیف آموزه‌های نظریه بازپروری همزمان شد و لذا از دهه ۱۹۸۰ میلادی، «جنبش عدالت کیفری استحقاقی»[3] بر سیاست جنایی اکثر دولت‌های

1. Preventive detention
2. New Right Criminology
3. Just Deserts Movement

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

اروپایی چتر گستراند.این جنبش با احیای ایده مکافات‌گرایی بر پایه بازخوانی نظریه کانت موجب تکوین شعار راهبردی «آنچه شایستهٔ مجرم است» شد و حقوق کیفری دشمن‌مدار و تروریست‌ستیز در غرب و خصوصاً ایالات متحده را بروز داد. وضع کیفرهای ثابت و شدید و کاهش اختیارات قاضی در إعمال تخفیف و تعلیق و آزادی مشروط به مجرم، از ویژگی‌های این تحول راهبردی در سیاست جنایی غرب است؛ تحولی در میان سیر تحول زیکزاکیِ پارادایم‌های غربیِ عدالت کیفری غربی.» (کونانی و مهدوی ثابت، ۱۳۹۶: ۱۳۸) در تداوم این نوسان همیشگی و چرخش مرکز ثقل غرب در رویکردهای جرم‌شناختی به نظام سیاست جنایی، با افول اندیشه دولت رفاه در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی، نگرشی که نسبت به اقشار فرودست جامعه وجود داشت، نیز تغییر نمود (کونانی و مهدوی ثابت، ۱۳۹۶: ۱۰۹). نگاه حمایتی موجود در اندیشه‌های دولت رفاه، جای خود را به رهیافت نظارت‌محور جهت کنترل این قشر اجتماعی داد.

در مقابلِ گفتمان نظارت‌گرِ کنترل‌مدار و سزاگرا، سیاست کنترل اجتماعیِ همبستگی‌گرا قرار دارند که مبتنی بر عقلانیتِ ارتباطیِ برآمده از آموزهٔ مکتب فرانکفورت هستند و به هر شهروند درجاتی از آزادی برای ارتقا دادنِ مجموعه رفاه اجتماعی را لازم می‌دانند و تعهد مثبت و ایجابیِ دولت به تأمین حداکثریِ شرایط لازم برای استیفای این حق‌ها و آزادی‌ها را ضروری می‌دانند. اما «فردگراییِ سرمایه‌داریِ در معنای انحراف‌یافتهٔ امروزین، به معنای آزادی برخی افراد، در کنار جداسازی و کنترل و نظارت شدید بر برخی دیگر است» (پاک‌نهاد، ۱۳۸۸: ۲۷۵). سیاستمداران ترجیح می‌دهند، به جای پرداختن به مسائل مربوط به عدم انسجام اجتماعی، بر راه‌حل‌های ساده‌تر و قهرآمیز تکیه کنند. سیاستگذاران جنایی در مورد مرتکبانی که در گروه‌های کم‌ریسک و یا میانه‌ریسک قرار دارند، از تأسیسات ارفاقی حقوق جزای موضوعه نظیر قضازدایی، کیفرزدایی، تعلیق و تعویق مجازات، آزادی مشروط و نظارت الکترونیکی و جایگزین‌های حبس استفاده می‌کنند و برای مجرمان پرریسک از سیاست ناتوان‌سازی کیفری و مدیریت ریسک جرم. گاهی این جلوه‌های ارفاقیِ حقوق کیفریِ جرم‌شناسی‌مدار و درمان‌محور، نمودهای واقعی عقلانیت ارتباطی و مفاهمه عادلانهٔ جنایی بین اقتدار کیفری حاکمیت در برابر بزهکاران است، و البته گاهی همان سزاگراییِ کیفری است که بَزَک شده و به شکل ارفاق کیفریِ مبتنی بر عقلانیتِ مفاهمه‌ایِ رهایی‌بخش، فریبکارانه در پی سوءاستفاده از ظواهر برنامه‌های

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

بالینی و بازپرورانه و در باطن مترصد بازتولید خشونت نرم گفتمان سزاگراییِ کلاسیک است که بر عقلانیت ابزاری مبتنی است.

نمود یافتنِ عقلانیت ابزاریِ حقوق کیفریِ سزاگرا در چهرهٔ ظاهریِ عقلانیت ارتباطی جایگزین‌های حبس، کمی در ادامه توضیح داده می‌شود. جایگزین‌های زندان بدین‌شکل و در چنین پارادایمی، مشکلاتی پدید آورده‌اند، که مهم‌ترینِ آن را می‌توان «کوچک شدن روزنه‌های تور کنترل اجتماعی»[1] دانست. توضیح آنکه، جایگزین‌های زندان می‌توانند افراد جدیدی را وارد سیستم عدالت کیفری کنند که صرفاً جرایم سبک انجام داده‌اند. وانگهی، رهایی از کنترل حکومتی سخت‌تر شده است. ازاین‌رو، می‌توان ارتباطات مهمی بین مفاهیم «خطرناکی روانی ـ جنایی»[2]، «اصل دوگانه‌انگاری»[3] و مناقشه‌های معاصرِ اخیر پیرامون حکمرانی، خطر و عدالت تخمینی (آماری ـ سنجشی)[4] برقرار کرد. بدین‌معنا که با کمرنگ شدنِ تئوری سزادهی و تقویت نسبی گفتمان بازپروری و اصلاح، امروزه حبس همراه با سازوکار نوین نظارت و مراقبت ورای دیوارهای زندان یعنی خارج از زندان و در فضای آزاد، در چارچوب فلسفه منافع امنیت عمومی توجیه می‌شود. احکام حداقلی اجباری، احکام نامعین. حکم به حبس برای صیانت از عموم، همراه با تدابیر محرومیت و فعالیت جامعه‌محور (حبس خانگی، خدمات عمومی رایگان، نظارت الکترونیکی، درمان اعتیاد به الکل و مواد مخدر و دیگر بیماری‌های جرم‌زا، «ترتیبات حفاظ عمومی چندنهادی»[5] و اغلب دیگر تأسیسات کیفری ظاهرا ارفاقی) هرکدام تحت تأثیر اصول ناتوان‌سازی، مدیریت و کنترل ریسک هستند. ازاین‌رو، جایگزین‌های حبس ممکن است به‌عنوان جایگزین به کار نروند، بلکه برای ایجاد کنترل اجتماعی بیشتر و مداخله‌جویانه‌تر (اگرچه پنهان) استفاده شوند. بی‌شک، مشکوک بودن به جایگزین‌های زندان، قابل درک است و تناظر مکرر اقتدارگرایی

---

۱. اصطلاح (Thinning mesh) بدین معناست که زمانی که فرد وارد تور ماهیگیری سیستم عدالت کیفری می‌شود، مداخله‌ها شدت بیشتری به خود می‌گیرند. افراد به‌راحتی از میان سوراخ‌های تور لیز می‌خورند و در داخل تور سیاست جناییِ ظاهرا ارفاقی قرار می‌گیرند و مدت زمانی بیشتری در مقایسه با زمان تحت کنترل در نظام سابق عدالت کیفری سزاگرا، اکنون در تور عدالت کیفریِ ظاهراً ارفاق‌گرا نگه داشته می‌شوند.

2. Criminal mental dangerousness
3. The principle of bifurcation
4. Actuarial justice
5. Multi-Agancy Public Protection Arrangements

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

پزشکی و امنیت‌گرایی کیفری در سیاستگذاری جنایی و سیاستگذاری سلامت، این نگرانی را دوچندان می‌کند.

بدین جهت، «استفاده کنونی از قدرت بر کیفر (قدرت مجازات‌گری، توان کیفردهی) آنگاه که نقض اساسی و شدید به حقوق بشر وارد می‌کند؛ هنگامی که انسانیت‌زداشدگی زرادخانه کیفری به اغلب رویه‌ها و روال‌های رسمی و غیررسمی نظام جزایی ـ که کنش‌های مشترکی با نظام سلامت دارد و این دو نظام، از یکدیگر بهره‌های ابزارگرایانهٔ زیادی می‌برند ـ سرایت می‌یابد» (خاقانی اصفهانی، ۱۴۰۲: ۴۷۳-۴۵۴)؛ هنگامی که درد و رنج آن از حد دردهای تحمل‌ناپذیر فراتر می‌روند؛ یا به این دلیل که اساساً این ابزار به شکل اشتباه، با قصد سوءاستفاده و به‌طور نامناسب در مورد گروه‌های خاصی از آسیب‌ها و متخلفان به‌کار می‌رود، باید غیرقانونی تلقی شود.

٤. جلوه‌های عبور از ابزارگرایی کیفری به سوی عقلانیت ارتباطی، در حقوق کیفری ایران

ابزارگرایی کیفری، به استفاده از مقوله‌های کیفری به‌عنوان در دسترس‌ترین ابزار برای دستیابی به هر هدف و مصلحتی، به منظور حل یا تسکین سریع و آسان یک مسأله، بدون در نظر گرفتنِ اصول مسلّم حقوقی و اخلاقی تعریف شده است. (حبیب‌زاده و رحمانیان، ۱۳۹۲: ۵) ماکیاولیسم، پیامدگرایی، فایده‌گرایی، عمل‌گرایی و عوام‌گرایی را می‌توان مبانی ابزارگرایی کیفری دانست. در جامعه توده‌ای، استبداد شرقی فرهنگ سیاسی ناسالم را در مسیر نقض فردیت و با إعمال پدرسالاری نهادینه‌شده در ابزارگرایی حقوقی و اقتصادی و فرهنگی به چرخه می‌اندازد و تفسیر ایدئولوژیک از دین و اخلاق را بر سرِ عقلانیتِ اقتصادی و پزشکی و زیست‌محیطی و ... می‌کوبد.

وانگهی، فلسفه و اندیشه سیاسی‌ای که بر نظام سیاست عمومی یک کشور و در پی آن بر نظام سیاست جنایی آن نقش‌آفرینی می‌کند، و نیز مدل سیاست جنایی کشور، از جمله عوامل کلانِ غلبه ابزارگرایی کیفری است. نظریه‌های ارزش‌گرای تکلیف‌مدار که حامی قیمومیت‌سالاری و یا پدرسالاریِ قانونی هستند، طیفی از نظریه‌ها را در فلسفه اخلاقی و سیاسی غرب و شرق تشکیل می‌دهند و از افلاطون و فارابی گرفته تا هابز و ماکیاولی و کِلسِن، نظریه‌های فضیلت‌مدار و نظریه‌های پوزیتیویستی متعددی را

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

برمی‌سازند که به رغم تفاوت‌های اساسی با هم، در ابزارگراییِ کیفری به خاطر هدف دانستنِ حکمرانی، مشترک‌اند. در این طیف وسیع نظری، برای موجه‌نماییِ توسل به کیفر که بی‌شک در زمرهٔ ابزارهای قهریِ حکمرانی است و توسط این نظریه‌ورزان و حکومت‌های برآمده از این مبانی به شدیدترین نحوِ ممکن هم إعمال می‌شود، کافی است توجیه شود که این توسل، برای نیل به مصلحتی انجام گرفته و در این فرضِ سهل و ساده که دائما و آسان قابل پیدایی است، توسل به کیفر همانا موجه و مجاز پنداشت می‌شود. چیرگی چنین منطقی (نامنطقی) بر حقوق کیفری، بستر جرم‌انگاری‌های گسترده و مبهم، نقض فاحش و نظام‌مندِ حقوق بشر با پشتوانه سرکوب کیفری، تحدید حریم خصوصی و مداخلهٔ ناروای حقوق جزا در قلمروهای اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و ... را به طرز دهشتناکی پدید می‌آورَد.

نتیجه‌گیری

نظام ارزشی حاکم بر جامعه و نظام مجازات‌ها نیز در حال حرکت و تغییر هستند. کما اینکه بسیاری از کشورها در اثر ناکارآمدی ضمانت اجرای حبس و اعدام در صدد حبس و اعدام‌زدایی از مقررات کیفری خود هستند. یکی از علل تغییر قوانین، تغییر هنجارهاست. هنجارها نیز ثابت نیستند و به مرور تغییر می‌کنند. قوانینی که برای مدت طولانی قابلیت اجرا در جامعه را دارند، قوانینی هستند که دید ثابت به هنجارها ندارند و با بسترهای ارزشی جامعه خود را انطباق می‌دهند. عرف جامعه سیستم بسته و غیرقابل نفوذ نیست، بلکه سیستم باز و رخنه‌پذیر است. نتیجتاً قوانین کیفری باید با مقتضیات مربوط به سیستم باز، تدوین، تصویب و اجرا گردند. پس، عرف حاکم بر جامعه نقش بسیار مهمی در تعیین ممنوعیت‌های اجتماعی دارد. اگر رفتارِ جرم‌انگاری شده با واقعیت‌های عرفی و ارزشی حاکم بر جامعه تطابق نداشته باشد، منجر به نارضایتی اجتماعی و شاید ناامنی‌های اجتماعی گردد. اگر مردم احساس کنند که سامانه‌های دادگری جنایی در حمایت از ارزش‌های تازه تأسیس جامعه راه‌کاری پیش‌بینی نمی‌کنند و یا اینکه رفتاری که از نظر اجتماعی و عرف، ارزشی برای حمایت کیفری ندارد، به شدت با پاسخ کیفری مواجه می‌سازد و یا اینکه رفتاری که قبح اجتماعی و عرفی ندارد، مجازات کیفری و قانونی را مشمول می‌گردد، آنگاه از وضع موجود از نظر درونی ناراضی خواهند بود.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

در حقوق کیفری ایران بمانند دیگر کشورها، جلوه‌های عرف را می‌توان در مرحله جرم‌انگاری، کیفرگذاری، احراز ارکان جرم، تفسیر قوانین کیفری، تطبیق مصداق با حکم قانون، و حتی جرم‌زدایی و کیفرزدایی مشاهده نمود. درواقع عرفی‌سازی در حقوق کیفری در مرحله پیش از تصویب قانون و مرحله پس از تصویب قانون قابل بررسی است. عرفی‌سازی حقوق کیفری به معنای تجویز مداخله و تأثیرِ عرفِ عقلایی در فرآیندهای جرم‌انگاری و کیفرگذاری در حقوق کیفری ماهوی و اجرای مقررات شکلی در مراحل مختلف دادرسی کیفری از جانب نهادهای سامانه عدالت کیفری حاکم بر جامعه از یک‌سو و پراهمیت‌تر شدن نقش عرف عقل‌مدار در تفاسیر قانون و برخوردهای قضایی با مصادیق متوجهه از سوی دیگر است. عرفی‌سازی حقوق کیفری می‌تواند پیامدهای مثبت یا منفی خاصی به دنبال داشته باشد. عدم توجه مقنن به عرف در تجریم و کیفرگذاری و عدم توجه قضات یا مقامات اجرایی به عرف در حین اجرای قانون، تبعاتی شاید سیاسی و امنیتی را برای جامعه در پی داشته باشد. جلوه‌های عرفی سازی حقوق کیفری در مراحل مختلف هنجارگذارگزینی و هنجارگذاری کیفری، قضاوت کیفری، تفاسیر قضات از قوانین و ... مشهود است. از مزایای عرفی‌سازی حقوق کیفری می‌توان به تحرک و پویایی حقوق اشاره کرد.

تصویب «دستورالعمل نحوه مشارکت و تعامل نهادهای مردمی با قوه قضاییه» در سال ۱۳۹۸ که دارای گفتمان مشارکت‌مدارانه از قوانین و مقررات ناظر به تکالیف این قوه در زمینه پاسخ دادن به بزهکاری است، عرصه‌ای برای تقویت تعامل نهادهای قضایی با نهادهای جامعوی ایجاد کرده است تا از این رهگذر دست‌کم در سطح قضایی این رویکرد نهادینه و پایدار شود. همچنین در ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، ارجاع پرونده‌های کیفری به میانجی‌گری را به رسمیت شناخته است و در سال ۱۳۹۴ آیین‌نامه میانجی‌گری کیفری توسط رئیس قوه قضائیه ابلاغ شد و گونه‌های میانجی‌گری کیفریِ جامعوی و میانجی‌گری کیفریِ پلیسی ـ قضایی را مقرر داشته است، که نوع اول حاوی بارقه‌ای از آموزه عقلانیت جزاییِ ارتباطی همسو با نگرۀ مکتب فرانکفورت است. نیز در ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در مورد آزادی مشروط به‌عنوان یکی از نهادهای ارفاقی کیفری، حسن اخلاق و رفتار در مدت اجرای مجازات و پیش‌بینی عدم تکرار جرم از سلوک فرد زندانی ـ که مؤلفه‌هایی از جنس عقلانیت ارتباطی هستند ـ از

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

جمله شروط موافقت با درخواست آزادی مشروط زندانی برشمرده شده‌اند. جلوه دیگری از تحول حقوق کیفری ایران و عدول از عقلانیت ابزاریِ سزاگرا و اقبال به عقلانیت ارتباطی، تعاملی، مفاهمه‌ای و اجتماع‌مدار، همانا ماده ۶۲ قانون مجازات اسلامی است که با پیش‌بینی نظارت الکترونیکی به مثابه یکی از جایگزین‌های حبس، مقرر داشته در جرائم تعزیری از درجه پنج تا درجه هشت، دادگاه می‌تواند در صورت وجود شرایط مقرر در تعویق مراقبتی، محکوم به حبس را بارضایت وی در محدوده مکانی مشخص تحت نظارت سامانه (سیستم)های الکترونیکی قرار دهد. بستر اجرای جایگزین‌های حبس، نهادهای اجتماعی و نه زندان و دیگر مؤسسات کیفریِ حکومتی هستند و این خود، نمود ساختاریِ مفاهمه‌ای‌بودن و ارتباطی‌بودن و اجتماع‌مداریِ این پاسخ کیفریِ اجتماع‌محورِ مبتنی بر عقلانیت ارتباطی است.

همچنین مواد ۵۶ و ۵۷ قانون مجازات اسلامی، تعهد به انجام یک فعالیت شغلی، حرفه‌ای، آموزشی، حرفه‌آموزی، مشارکت در تداوم زندگی خانوادگی یا درمان اعتیاد یا بیماری که در فرآیند اصلاح یا جبران خسارت وارد بر بزه دیده مؤثر است را شرط بهره‌مندی مجرم از کیفر نوینِ «نیمه آزادی» به جای کیفر حبس، دانسته است؛ و پرواضح است که این فعالیت‌ها ماهیت بازپیوند روابط اجتماعیِ ازهم‌گسسته به خاطر ارتکاب جرم را دارد و بر منطق عقلانیت ارتباطی استوار است و از ابزارگراییِ سرکوبی و زجری عاری است.

کیفرهای ارفاقی دیگری ازجمله تعویق صدور حکم (ماده ۴۳ قانون مجازات اسلامی، به‌ویژه بندهای «چ» و «ح» این ماده)، تعلیق اجرای مجازات (ماده ۴۶ قوم.ا)، قرار تعلیق تعقیب (ماده ۸۱ قانون آیین دادرسی کیفری)، قرار ترک تعقیب (ماده ۷۹ قانون آیین دادرسی کیفری)، قرار توقف تحقیقات مقدماتی (ماده ۱۰۴ قانون آیین دادرسی کیفری)، قرار بایگانی‌کردن پرونده (ماده ۸۰ قانون آیین دارسی کیفری)، قرارهای نظارت قضایی (ماده ۲۴۷ قانون آیین دادرسی کیفری)، تشکیل پرونده شخصیت متهم جهت متناسب‌سازی مجازات با شخصیت بزهکار و اوضاع و احوال جرم (ماده ۲۰۳ قانون آیین دادرسی کیفری)، همگی براساس رویکرد بالینی و تربیتی به بزهکار (نه رویکرد سزاگرایی و نگرش ابزاری به او) وفق آموزه‌های جرم‌شناسیِ اصلاح و درمان و معطوف به هدف ترمیم روابطِ آسیب‌دیده میان بزهکار و خانواده و جامعه طراحی شده و به شکل کیفرهای ارفاقی نو در قوانین مجازات برخی کشورها ازجمله ایران جای گرفته است.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

منابع

- احمدی، بابک. (۱۳۸۷)، مدرنیته و اندیشه انتقادی، چاپ هفتم، تهران: نشر مرکز.
- امیرشکاری، امیرعباس. (۱۳۹۵)، تأثیر مطالعات حقوقی انتقادی بر تحولاتِ تأملاتِ نگره‌ای دانشوریِ حقوق، *مطالعات حقوق عمومی*، دورهٔ ۴۶، شمارهٔ ۳.
- پارسونز، واین. (۱۳۹۲)، مبانی سیاستگذاری عمومی و تحلیل سیاست‌ها، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی، چاپ دوم، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- جعفری، مجتبی. (۱۴۰۱)، جامعه‌شناسی حقوق کیفری؛ رویکرد انتقادی به حقوق کیفری، چاپ دوم، تهران: نشر میزان.
- جوان‌جعفری بجنوردی، عبدالرضا؛ ساداتی، سیدمحمدجواد (۱۳۹۱)، سزاگرایی در فلسفه کیفر، *پژوهشنامه حقوق کیفری*، دوره ۳، شماره ۱.
- حجتی، سید مهدی؛ وطنی، امیر. (۱۴۰۰) نظم عمومی و عرف مفسر، *جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، شماره ۱۵.
- خاقانی اصفهانی، مهدی. (۱۴۰۲)، نقد هم‌آیندی اقتدراگرایی پزشکی و امنیت‌گرایی کیفری در سیاستگذاری سلامت، *حقوق پزشکی*، دوره ۱۷، شماره ۵۹.
- درون‌پرور، امیر؛ عسکری، پوریا. (۱۴۰۰)، بررسی اندیشه‌های مکتب «جریان جدید» در حقوق بین‌الملل، *مجله حقوقی بین‌المللی*، شماره ۶۴.
- راسخ، محمد؛ بیات، مهناز؛ محمدی، سارا. (۱۳۹۷)، نگاهی انتقادی به تکثرگرایی حقوقی، *تحقیقات حقوقی*، دورهٔ ۲۱، شمارهٔ ۸۳.
- رحمانیان، حامد؛ حبیب‌زاده، جعفر. (۱۳۹۲)، ابزارگرایی کیفری: قلمرو، مفهوم، شاخص‌ها، *پژوهش حقوق کیفری*، دورهٔ ۲، شمارهٔ ۵.
- رستمی، هادی؛ سلیمی، واحد. (۱۳۹۴)، رویکرد فایده‌گرایانه به مجازات در پرتو نظریهٔ بنتام، *اندیشه‌های حقوق کیفری*، دورهٔ ۱، شمارهٔ ۱.
- سلیمی، حسین؛ اسماعیلی اردکانی، علی. (۱۳۹۴)، منطق درونی نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت و معرفت‌شناسی، *پژوهشنامهٔ علوم سیاسی*، سال دهم، شماره ۴.
- طاهرخانی، مصطفی؛ قاری سیدفاطمی، سیدمحمد. (۱۴۰۰)، ژاک دریدا و واسازی قانون، *تحقیقات حقوقی*، شمارهٔ ۱۰۰.
- قناد، فاطمه؛ اکبری، مسعود. (۱۳۹۶)، امنیت‌گرایی سیاست جنایی، *پژوهش حقوق کیفری*، دورهٔ ۵، شمارهٔ ۱۸.
- عسگرپور، مریم؛ اکبری، مجید. (۱۳۸۹)، آموزه‌های بنیادین عقلانی‌گرایی انتقادی، *پژوهش‌های فلسفی*، شمارهٔ ۱۷.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]

- عیوضی، محمدرحیم؛ کشیشیان، گارینه. (۱۳۹۰)، تبیین مسأله عقلانیت ابزاری ارتباطی و دینی از نگاه امام خمینی (ره) و یورگن هابرماس، *اندیشه نوین دینی*، شمارهٔ ۲۵.
- کونانی، سلمان؛ مهدوی ثابت، محمدعلی. (۱۳۹۶)، *جرم‌شناسی اصلاح و درمان*، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- معصومی، وحیدرضا و همکاران. (۱۴۰۰)، تبیین جرایم غیرسودمدار در سنجهٔ روان‌شناسی تکاملی و نظریه انتخاب عقلانی، *مطالعات حقوق کیفری*، دورهٔ ۵۱، شمارهٔ ۱.
- نوذری، حسینعلی. (۱۳۸۶)، بازخوانی هابرماس، چاپ سوم، تهران: نشر چشمه.
- نوذری، حسینعلی. (۱۴۰۱)، نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت در علوم اجتماعی و انسانی، چاپ هشتم، تهران: نشر آگه.
- هابرماس، یورگن. (۱۴۰۰)، نظریه کنش ارتباطی؛ عقل و عقلانیت جامعه، ترجمهٔ کمال پولادی، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز.
- هابرماس، یورگن. (۱۳۸۸)، دگرگونی ساختاری حوزه عمومی، ترجمه جمال محمدی، چاپ سوم، تهران: نشر افکار.
- هولاب، رابرت. (۱۳۸۸)، یورگن هابرماس: نقد در حوزه عمومی، ترجمه حسین بشیریه، چاپ پنجم، تهران: نشر نی.

References

- Alexy, Robert. (2021). Jürgen Habermas's Theory of the Indeterminacy of Law and the Rationality of Adjudication', *Law's Ideal Dimension* (Oxford Academic, 19 Aug. 2021), Available at: https://academic.oup.com/book/41215/chapter-abstract/350686458?redirectedFrom=fulltext
- Davis, J. E. (2009). Medicalization, Social Control, and the Relief of Suffering, in The New Blackwell Companion to Medical Sociology (ed W. C. Cockerham), Oxford: Wiley-Blackwell.
- Gunther, Klaus. (2014). Criminal law, Crime and Punishment as Communication, Normative Orders working paper: Normative Orders, Cluster of Excellence at Goethe University, Available at: https://publikationen.ub.uni-frankfurt.de/frontdoor/index/index/docId/34663
- Habermas, Jurgen (2003). Moral Consciousness and Communicative Action, Cambridge: MA: The MIT Press.
- Horrington, Austin (2001). Hermeneutic Dialogue & Social Science, London: Routledge.
- Weaver, Beth. (2009). Communicative punishment as a penal approach to supporting desistance. *Theoretical Criminology*, 13(1), 9-29. https://doi.org/10.1177/1362480608100171.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-01]